بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و صل الله علی سیدنا و نبینا و حبیب الهنا ابی القاسم محمد صل الله علیه و علی آله الطاهرین سیما بقیه الله الاعظم مولانا الحجه ابن الحسن عج الله تعالی فرجه الشریف و لعنت الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم الدین

السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ‏

وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ‏

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ »[[1]](#footnote-1)

آیه ی 160 از سوره مبارکه انعام است. از جمله ی الطاف رحیمانه و کریمانه خدا، درباره بندگان در مورد کیفر و پاداش هست که از این آیه استفاده می‌شود که می‌فرماید کسی که کار خوب انجام بدهد ده مقابل پاداش دارد و کسی که یک گناه مرتکب بشود، یک کیفر بیشتر ندارد. پاداش ده مقابل، کیفر یکی. خب این لطف و عنایت پروردگار است. رحمتی است که شامل حال بندگان می‌شود. گرچه این آیه یک به ده نشون می‌دهد. اما در آیات دیگر می‌خوانیم که بیش از این است؛ مثلاً در مورد انفاق در سوره بقره می‌خوانیم که «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»[[2]](#footnote-2)

یک به هفتصد نشون می‌دهد. کسانی که انفاق مال می‌کنند در راه خدا، خالصاً لِوجهِ الله این یکی در مقابل هفتصد، بلکه بیشتر به او داده می‌شود. خب این یک معامله بسیار پر سودیه. ما در زندگی خودمون اگر ببینیم یک معامله ای است تومن به تومن منفعت دارد، یا اینکه تومن به دو تومن منفعت دارد یا بیشتر؛ میگیم خب معامله پر سودیه کسی انجام ندهد یا آدم جاهلی است، خبر ندارد. یا آدم سفیه است، ابله است. حالا آیا وقتی خداوند این چنین وعده می‌دهد معامله پر سود یک به هفتصد، اگر کسی این معامله را با خدا انجام ندهد چجوریه؟ میگیم لابد سفیه است یا باور نکرده؛ چون از این دو حال خارج نیست دیگه. یا گفتار خدا را باور نکرده یا آدم سفیهیه. وإلّا آدمی ‌که باور کرده یک به ده حالا مثلاً و در عین حال معامله نمی‌کند می‌گیم چرا؟ پس باور نکرده، لذا خدشه در ایمان وارد می‌شود و خیلی خطرناکه این که ما آیات قرآن خوندن و رد شدن یه قدری تأمّل کردن، توقّف کردن، خب چجوریه وضع من؟ آیا باور ندارم یا اینکه حماقت و سفاهت گریبان مرا گرفته؟ معامله یک به هفتصد. از این بیشتر باز ما می‌خوانیم در آیه قَرْضُ الحَسَن «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً » [[3]](#footnote-3) عجیبه در اینجا می‌شود گفت چهار تأکید آمده. کسی که با خدا معامله کند، قَرضُ الحَسَن به خدا بدهد، خداوند در مقابل اَضعافِ کَثیره می‌دهد که از این هفتصد هم گذشته. چون کلمه «ضِعْفْ» یعنی دو برابر یا چند برابر به قول آقایون طلبه ها به باب مفاعله می‌رود «یُضاعَفْ»، «یضاعف له»، این کثرت را بیشتر نشان می‌دهد. دوباره کلمه «اَضْعافْ» آمده چند «ضِعْفْ» ، چند مقابل، باز کثرت نشان می‌دهد. باز دوباره کلمه «كَثِيرَةً » آمده، باز فراوان «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً»[[4]](#footnote-4) چند مقابل به کجا سر می‌زند، خب اگر اعلام کنند در میان مردم که حالا برگه های مشارکت ملی مثلاً می‌فروشند. چقدر تلاش می‌کنند، حالا وعده می‌دهند مثلاً، برفرض سود می‌دهیم به شما، حالا بیست درصد، بیست پنج درصد مثلاً . یا حساب سپرده بانکی دراز مدّت، کوتاه مدّت، اونقدر می‌دیم، چقدر تلاش می‌کنند. متدیّنین هم می‌کوشند که یک وجه شرعی براش درست کنند که انجام بشود به این معامله برسند مثلاً . و حال اینکه احتمال هست که اصلا ندهند! احتمالش هست دیگه، یقینی که نیست دیگه. یا ممکنه ورشکستگی پیش بیاد، کلاه برداری فراوان دیده می‌شه دیگه، پیش بیاد ولی با همه این احتمالات می‌کوشند تلاش می‌کنند که به این معامله وارد بشوند. خب چطور؟ آیا معامله با خدا، خدا هم می‌گه بیایید با من یک قرضه الهی داشته باشید. قرضه ملّی، مشارکت ملّی، بعد هم بلیط بخت آزمایی ملّی، هر عنوانی که بیاید همین جور هست مردم اقدام می‌کنند. خب خدا هم می‌گه خب منم یک معامله ای دارم و من کلاه بردار نیستم، ورشکستگی هم ندارم، دروغ هم نمی‌گم « وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا»[[5]](#footnote-5)؛ « وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا »[[6]](#footnote-6)؛ « وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ »[[7]](#footnote-7)؛

خب با منم معامله کنید. چرا اینجا کساده؟ این بازار این معامله کساده؟ ولی معاملات دیگر که با مردم انجام می‌شود رواجه!!! با همه احتمالات کلاه برداری، ورشکستگی، دروغ، سوخت و همه این ها تلاش می‌کنند اقدام می‌کنند. آیا این ضِعْفْ ایمان نیست؟ اگر ما دقت کنیم، این از این ها سر در نمی‌آورد که ما به این گفتارِ خدا اعتماد نمی‌‌کنیم، اینجور می‌شه دیگه؛ چون اگر باور کنیم، نکنیم؛ می‌شود حماقت و سفاهت. اگر نه باور، سفاهت حماقت نیست؛ عقلمان خوب کار می‌کنه پس می‌شود خلاف ایمان. یعنی ایمان ضعیفه چطوره؟ «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً»[[8]](#footnote-8) شما دنبال ربا می‌گردی خب با من، من ربا می‌دهم به شما. از مردم نگیرید. « يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ»[[9]](#footnote-9)

من خودم اِرباء می‌کنم. خودش همون، یعنی بیشتر دادن من می‌دهم. اگر بخواهید با مردم معامله کنید، من محو می‌کنم، نابود می‌کنم، به فنا و نابودی کشیده می‌شوید شما. ولو به حَسَب ظاهر، یه پولی گیرتون میاد. امّا «وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ»[[10]](#footnote-10)

اونی که شما می‌کوشید که از مال مردم به مال خودتان اضافه کنید به حَسَب ظاهر میاد دست شما، ا مطمئن باشید خدا نمی‌گذارد به رفاه و آسایش برسید. برای شما رفعت نمی‌آورد. « فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ »[[11]](#footnote-11) « يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا »[[12]](#footnote-12) خدا نابود می‌کند به فنا و تباهی زندگی شما را می‌کشاند، در همین دنیا به تباهی می‌افتید، به رسوایی می‌افتید؛ در آخرت هم به عذاب الیم گرفتار می‌شوید. آیا این عاقلانه است؟ با من معامله نمی‌کنید، من ربا میدهم به شما، ربای حلال، الهی، شرعی، دنیا و آخرت شما را تامین میکند. « مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً»[[13]](#footnote-13)

داره اعلام می‌کند، هست کسی که به من قَرضُ الحَسَن بدهد؟ تازه آنچه دارید من داده ام، این هم خیلی لطف و عنایته، خودش داده در عین حال قرض می‌خواد. چون قرض گیرنده، مال مردم رو می‌خواد. ولی خدا مال خودش رو از بنده خودش قرض می‌خواد. من به شما داده ام در عین حال به من قرض بدهید، چندین مقابل به شما برمی‌گردانم. در اینجا اَضعافِ کَثیره دارد می‌رسیم باز جایی دیگه، می‌بینیم که بغیر حساب نشون می‌دهد بعضی از اعمال عبادی بی‌حساب اجر دارد. «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»[[14]](#footnote-14) که دیگه تحت حساب نمیاد، تحت اندازه هم در نمیاد. مسئله هفتصد گذشته، مسئله چند مقابل کثیره اون هم بالاتر، اصلا بغیر حساب اگر صابر باشید شما، ملکه صبر در شما پیدا بشود، در مصیبت صابر، در بندگی و اطاعت صابر، در مقامِ معصیّت صابر، مریض شدید صبر کنید، صبر کنید، تحمل شدائد کنید، دنبال علاج بروید، کسی نگفته است که بلا بسراغ شما آمد تلاش نکنید در دفعش، خیر!! تلاش بکنید اگر دیدید نمی‌شود خب گاهی پیش میاد انسان هر چه به این در و اون در می‌زند فقر برطرف نمی‌شود، مرض خوب نمی‌شود، مصیبت ها دنبال هم میاد، خب تقدیراتی است؛ حالا که مقدر شده من دفع بلا نمی‌توانم بکنم. تحمل کنم جَزَع نکنم، جَزَع نکنید، مقدرات حکیمانه خدا را شما سبک نشمارید. صابر باشید معامله پر سود آمده حرامه. صابر باشید، قانع باشید، اقدام نکنید، جوان مسلمان اگر برای شما ازدواج فراهم هست اقدام کنید؛ نیست صابر باشید. از جاده عفاف بیرون نروید. تحمل شدّت کنید، مریض شدید دیدید نمی‌شود علاج پذیر نیست شکیبا باشید. مریضدار هستید نمی‌‌شود خب شکیبا باشید. در تمام این ها صبر، که صبر و تحمّل شدائد، جَزَع نکردن، رضا به قضای خدا دادن این اجر بی حساب دارد. «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»[[15]](#footnote-15) جریان کار ما در این عالم آزمایشه ـ«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»[[16]](#footnote-16)

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ»[[17]](#footnote-17)

باورش بشود که من مِلک خدا هستم. او مالکه، من مملوکم. مالک در مملوکِ خودش، حق تصرّف دارد لِلَّهِ. من ملک خدا هستم او حق تصرّف در وجود من دارد. در شراشر زندگی و در سراسر زندگی من، او حق تصرّف دارد و بازگشت من به او خواهد بود. حساب اون روز را هم داشته باشید. یک روزی به او باز می‌‌گردید و مورد عتاب قرار می‌گیرید. «انَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»[[18]](#footnote-18) این جور که شدید، این ها هستند مهتدون، راه یافته اند و مغفرت خدا شامل حالشان می‌‌شود. خب اینم مال صابرین.

باز می‌رسیم به مرحله بعدش، بقدری پاداش معرفی می‌کند که اصلا جز خدا کسی نمی‌‌داند. این از بغیر حساب هم گذشته، درباره کسانی که شب خیزند؛ شب زنده دارند. «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»[[19]](#footnote-19)؛ «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ »[[20]](#footnote-20)

درباره این ها می‌‌فرماید که اصلا در ذهن کسی خطور نمی‌‌کند. پاداش هایی معیّن شده، برای مردم شب زنده داری که با شرایطش دارند. نه فقط شب یه قدری بیدار بمانند، روز بروند سراغ انواع و اقسام گناه ها؛ نه واقعا شب زنده دار باشند. این ها در پیش خدا اونچنان پاداش دارند که جز خداکسی نمی‌‌داند. «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ»[[21]](#footnote-21) تازه «جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»[[22]](#footnote-22) پاداش کارشون هست تا برسه من خودم بخوام اضافه کنم چه خواهم داد «وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ»[[23]](#footnote-23) اون دیگه قابل تصوّر برای ما نیست.

منظور در این آیات ببینیم که مقدار پاداش خیلی فرق دارد. در این آیه که خوندیم ده فرموده. «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»[[24]](#footnote-24)

ده مقابل داده می‌شه. آیات بعد هم که خوندیم که دیدیم که هفتصد می‌شود. گاهی از اوقات مضاعف می‌شود اضعافاَ کثیره. گاهی بغیر حساب می‌‌شود. گاهی خدا نمی‌‌داند. این اختلافِ در مقدارِ پاداش ها، شاید بستگی دارد به کیفیّت عمل تا چجور انجام بشه. زمان عمل فرق می‌کند، مکان عمل فرق می‌کند، اخلاص فرق می‌کند. ممکنه یک عمل را دو نفر انجام می‌دهند ولی عمل این چون مخلصانه انجام می‌‌شود در درجه اعلی از اخلاصه، مسلّم پاداشش هم بی حسابه به حساب نمیاد. اون یکی همین عمل انجام می‌‌دهد، ممکنه حداقل ده مقابل بهش بدهند. به او ده مقابل می‌‌‌دهند. همین عمل دیگری انجام می‌دهد هفتصد مقابل می‌‌دهند. اضعاف کثیره می‌‌دهند. این زمان فرق می‌کنه مثلاً در ماه رمضان، کسی که یک آیه از قرآن بخواند، برابر یک ختم قرآن در غیر این ماه رمضان هست مثلاً . یا در مسجدالحرام در مکه کسی یک نماز بخواند برابر با صد هزار نمازه. در مسجد النبی یک رکعت برابر با ده هزار رکعت نمازه. در مسجد کوفه برابر با هزار رکعت نمازه. این ها مکان فرق می‌کند و زمان فرق می‌کند و درجه اخلاص فرق می‌کند. حالا نکته ای که اینجا برای ما جالب هست، اینکه «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ»[[25]](#footnote-25) کسی که همراه بیاورد حسناتش را؛ چون «جَاءَبِ» به قول آقایان باء، باء مصاحبته. همراه بیاورد، سیّئه همراه بیاورد معلوم می‌‌شود که اعمال ما همراه ما هست. از این استفاده می‌کنیم که هر کاری که می‌کنیم از ما جدا نیست، به ما چسبیده است. ملازم ماست، حالا سیئاته ملازمند، حسناته ملازمند. الان که نشسته ایم هر کدوممان یک کوله باری بر دوش خود داریم؛ کوله بار حسنات، کوله بار سیئات، چسبیده به ماست، از ما جدا نمی‌‌شود. الان هم هست، موقع مرگ هم هست، در قبر هست، در محشر هم هست، با همین ها وارد می‌‌شویم با این کوله بارِ حسناتمون یا سیئاتمون. اینا از قرآن استفاده می‌کنیم حالا غیر این آیه، ما آیه دیگه ای داریم در سوره اسراء «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ»[[26]](#footnote-26) ما هر انسانی را نامه عملش را که حالا چجور نامه ایست ما نمی‌‌دانیم، از چه سنخیه، او را به گردنش آویخته ایم. آنچه که به گردن آدم باشه جدا نمی‌شه دیگه، به گردن آدم چسبیده. قرآن می‌فرماید که تمام اعمال شما، نامه اعمال هر انسانی را به گردنش آویخته ایم؛ در درون وجود خودش هست. روز قیامت بیرون می‌کشیم از همین درون وجودش، از این انبار وجودیش بیرون می‌کشیم. «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا»[[27]](#footnote-27) الان پیچیده است یک روزی باز می‌شه. الان پیچیده است روزی باز می‌کنیم به خود نشان می‌‌دهیم. یا آیه دیگه می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»[[28]](#footnote-28)هر که از یاد خدا رو برگرداند شیطان را قرینش قرار می‌‌دهیم. حالا گاهی خدا قرین آدم هست خوش بحال اون ها، هو معکم خوش بحال اون ها که معیّت خدا را دارند. اگر از یاد خدا اعراض کند، پناه بر خدا که اکثر ما گرفتاری این رو داریم، شیطان هم قرینش می‌‌شود. «وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»[[29]](#footnote-29) الان چسبیده به اوست چقدر لذت هم می‌‌برد الان، چون نمی‌‌فهمد این شیطان، این وسوسه شیطانی چه می‌کند الان، چسبیده به او، لذت هم می‌‌برد. اما حَتَّى إِذَا جَاءَنَا روز قیامت که شد «قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ»[[30]](#footnote-30)

آرزو می‌کند ای کاش تو از من جدا بودی، فاصله من با تو از مشرق تا مغرب بود. الان چسبیده نمی‌خواد جدا بشود پول خوبیه، لذت بخشه، لقمه های خوبیه، خانه ی خوبیه، مرکب خوبیه، مایه افتخارشه، چسبیده به او، ولی یه روزخواهد گفت ای کاش فاصله من با تو از مشرق تا مغرب بود. «حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ»[[31]](#footnote-31) بد قرینیه، بد کوله باریه، الان ما همراهمان داریم. حالا هر کسی کوله بار حسناتش دارد اصلا وجودش منور می‌شود؛ این جور اثر می‌گذارد. چه بسا آدم به کسی برمی‌خورد که هیچ آشنایی هم نداره، سابقه هم نداره، برا اوّلین بار ازش خوشش میاد دلش می‌خواد به او نزدیک بشود با او صحبت کند، با او هم مجلس باشد از دیدار او لذّت می‌‌بردمثلاً . مثل این که یک فرحی از دیدار او در خودش احساس می‌کند. از اون طرف کسی رو می‌‌ببینه که سابقه هم ندارد اصلاً، برای اولین بار، ازش بدش میاد، می‌خواد بگریزد، مثل اینکه بو می‌ده، پس این کوله بار همه داریم. یکی وارد یک مجلس بشود آدم احساس می‌کند این مجلس مثل اینکه منور شد، معطر شد، مثلاً با آمدن او، بودن او. یکی وارد می‌شود آدم احساس میکند که تاریک شد. حالا اونایی که ارباب بصیرتند، اون ها لطافت روحی دارند واقعا درک میکنند ظلمت ها را، احساس میکنند که فلان آدم کوله بار سیئات دارد، اصلا عفونت زاست، وحشت انگیزه، ظلمت می‌آورد. فلان آدم کوله بار حسنات دارد منور هست، معطر هست.فرمود:

کسی رو میشناختم از بزرگان بود، خدا رحمتش کنه.حالا قریب به چهل، شاید چهل، چهل و پنج سال پیش. ایشون واقعا مرد روشنی بود، باصفا بود؛ زاهد بود واقعا، تعلقاتی به دنیا نداشت. این صفا و لطافت خاصی داشت. یک مجلسی بود، حالا نمیدانم کسی از زیارت آمده بود، یک مجلسی بود، علماء و بزرگان بودند. بعد ایشان با اینکه همیشه کنار بود با مردم نمی‌توانست اصلا معاشرت کند و اون مجلس بود چون آقایان علما بودند بعد همون وقت فرماندار شهر وارد شد تو اون مجلس، حالا چهل چهل و پنج سال پیش، خب مردم با او برخورد عادی داشتند دیگر. ایشون نمی‌شناخت من میدانستم که ایشون او را نمیشناسه اصلا سابقه هم ندارد با او، اصلا نمی‌داند که چه کاره هم هست نمیدونه ولی در عین حال من احساس کردم که ایشان اون وقتی او آمد نشست، ناراحت شد. مثل اینکه در یک فضایی قرار بگیره که دود گرفته، تنفس برش مشکل باشه، اینجوری شد، یک همچون حالی. هی پا به پا می‌شود و نمیخوادبشینه، عاقبت برخواست رفت. بعدش همین قدر پرسید که این آقا که بود آمد، گفتم که فرماندار شهر بود. دیگه هیچی نگفت، همین مقدار. احساس کردیم که این آقا اصلا اون لطافت روحی که دارد احساس کرده مثل یک عفونتیه مثلاً به شامه ی جانش رسیده، ظلمتی احساس کرده. کوله بار گناه و معصیت همراه ما هست. امام سجاد علیه‌السلام در دعای ابو حمزه اونجا دارد «فَمَا لِي لا أَبْكِي» چرا گریه نکنم؟ ما باید بگیم دیگه، او دارد تعلیم میکند. «فَمَا لِي لا أَبْكِي» چرا گریه نکنم؟ «أَبْكِي لِخُرُوجِي مِنْ قَبْرِي عُرْيَانا ذَلِيلا حَامِلا ثِقْلِي عَلَى ظَهْرِي أَنْظُرُ مَرَّةً عَنْ يَمِينِي وَ أُخْرَى عَنْ شِمَالِي»[[32]](#footnote-32)

چرا گریه نکنم برا اون موقعی که از قبرم برمیخیزم با کوله باری «حَامِلا ثِقْلِي عَلَى ظَهْرِي»، بار سنگینم بر دوشم، عریان، ذلیل، رسوا، گاه به سمت چپ نگاه میکنم؛به سمت راست نگاه میکنم، نکند کسی ببیند مرا به این رسوایی. خب این هم دعای ابو حمزه، روایت هم داریم که مرد آمد خدمت رسول اکرم عرض کرد آقا ما در بیابان داریم زندگی میکنیم، قیس ابن عاصم، کم میتوانیم حضور شما را درک کنیم؛ موعظه ای بفرمائید که نافع به حالم باشد. همین جمله را فرمود «يا قَيسُ إنَّهُ لابُدَّ لَكَ يا قَيسُ مِن قَرينٍ يُدفَنُ مَعَكَ وهُوَ حَيٌّ»[[33]](#footnote-33)

این را بدان که موقعی که تو را دفنت میکنند، تنها نیستی؛ تنها دفن نمی‌شوی. حتماً یک موجود زنده ای با تو دفن خواهد شد. «لابُدَّ لَكَ يا قَيسُ مِن قَرينٍ يُدفَنُ مَعَكَ وهُوَ حَيٌّ لا تُحشَرُ إلّا مَعَه ولا تُسألُ إلّا عَنهُ» [[34]](#footnote-34) بدان با او خواهی بود در برزخ. حالا چند صد سال طول بکشه. با او محشور خواهی شد و نسبت به او مورد سوال قرار میگیری. حالا بکوش «و لا تَجعَلْهُ إلاّ صالِحا»[[35]](#footnote-35) بکوش که همین الان او را قرین صالح قرار بده؛ کاری کن که این رفیقت که با تو هم خواب خواهد شد در برزخ، بکوش که صالح باشد. یکی میخواد زن بگیره، ده سال بیست سال میخواد با او ازدواج کنه، چقدر تلاش میکنه اینور اونور که یک زنی پیدا کند با او یک عمر بخواد زندگی کنه مثلاً ده سال بیست سال سی سال. ما که باید در برزخ، خدا بداند چقدر باید بمانیم زیر این خاک در عالم برزخ، با او همخوابیم، با او محشوریم، تا قیامت برپا بشود. «اِنْ صَلَحَ فَآنَسْتَ بِه وَ إنْ فَسَدَ لا تَسْتَوْحِشُ إلا مِنْه فَهُوَ فِعْلُکْ»[[36]](#footnote-36) مراقب باش این اعمالی که انجام میدی کوله باری و قرینی برای خودت میسازی. ببین چه میسازی!! با او محشوری. خب این هم روایت، اونا که اهل مکاشفه هم هستند خب بعضی افرادی هستند که عرض شد که با صفا هستند، این ها لطافت روحی دارند. این ها چیز هایی مشاهده میکنند، هم برا خودشون برا دیگران هم مایه عبرت باشه. خب این قصه را مرحوم قاضی سعید قمی‌رضوان الله علیه صاحب بوارق» نقل میکنه. قاضی سعید از بزرگان، از اعاظم حکما بوده است وگذشته از مقام عرفانی که داشته منصب قضاوت شرعی در قم هم داشته است. بوارق کتاب ایشون هست معروف. در اون کتاب خب این مرد بزرگوار، یک فرد عادی نیست حالا میگیم حالا یه چیزی، قصّه ای حالا، چه بسا بعضی قصّه ها به ذهن ما که نمیاد خیال میکنیم که اینا درست نیست، باطل هست و حال آنکه حقیقتی است، منتهی ما قابل درک نیستیم. مرحوم قاضی سعیدقمی‌از بزرگان او نقل میکند از شیخ بهایی، خب ایشون هم دیگه از بزرگان علماست دیگه معروف. ایشون فرموده: من در تخت فولاد اصفهان مردی را دیدم که منزوی بود از مردم، با مردم نمی‌ساخت خلاصه، معلومه ارواح لطیفه نمی‌توانند بسازند با دیگران، غالبا در اونجا زندگی میکرد روزی به او گفتم شما در این مدت که اونجا بوده اید و خب تلطیف روح کرده ای یک جریانی دیده ای که اعجاب انگیز باشد؟ گفت بله مدتی که نشسته بودم اینجا جنازه ای را آوردند، دفن کردند، رفتند بعد اینکه رفتند من احساس کردم که یک بوی خوشی بسیار عطر خوبی که تا بحال به شامه ام نرسیده به شامه‌ام رسید. هر چه نگاه کردم جایی ندیدم بعد دیدم کنار قبر اون آدم یک جوانی پیدا شد. جوانی خیلی خوش صورت، خوش لباس، معطر، بعد قبر شکافته شد، این داخل اون قبر رفت، قبر به هم آمد. من تعجب کردم این جریان چی هست!! هم در فکر بودم و گاهاً دیدم که یک بوی بسیار بدی، عفونتی، که نزدیک بود قالب تهی کنم به شامه ام رسید. نگاه کردم دیدم که کنار همون قبر یک سگ سیاه خیلی مهیبی پیدا شد. خیلی قیافه اش وحشت انگیز و اون قبر شکافته شد اون هم داخل اون قبر رفت. من تعجبم خیلی بیشتر شد!! یه مدتی گذشت دیدم که اون قبر شکافته شد اون جوان بیرون آمد همان که اول رفته بود. دیدم که خونین شده، لباساش پاره شده، بعد خیلی وضع بدی پیدا کرده، خواست برود رفتم جلو و گفتم: شما کی هستی به این کیفیّت؟ گفت: که من حسنات این مرد بودم اعمال خوب این مرد بودم، مامور شدم بروم با او بمانم، این سگ هم سیّئات اوبود، اعمال بد او بود، ما باهم نساختیم گلاویز شدیم باهم دیگه، او بر من غالب شد چون سیّئات بیشتر بود بر من غالب شد مرا به این کیفیّت که میبینی درآورده و حالا او با او خواهد بود تا محشر. عرض کردم این ها یک مطالبی است که گاهی صحنه هایی به افرادی، ارائه میشود که هم برای خودشون یک راهی باز بشود و هم برای دیگران هم که با نظر انکار، نگاه نکنند. آخه در عالم همین نیست که ما میبینیم، عالم خیلی وسیعه، خیلی بزرگه، عجائبی در عالم هست؛ غرائبی در عالم هست. بگفته شیخ الرئیس ابوعلی سینا « كُلُّ مَا قَرَعَ سَمْعَكَ مِنَ الغَرَائِبِ فَذَرْهُ فِي‌ بُقْعَةِ الإمكَانِ مَا لَمْ يَذُدْكَ عَنْهُ قَائِمُ البُرْهَان »[[37]](#footnote-37)

وقتی مطلبی شنیدی به نظرت سنگین آمد، فورا نگو که نیست، بگو ممکنه باشد که من ندانم. اینجور نیست که فکر بنده و شما که شاغول این عالم نیست که با اون اندازه بگیریم که بنّاها شاغول دارند و ساختمان را اندازه میگیرند. فکر بنده و شما که اینجور نیست که معیار باشد برای ساختمانِ این عالم، که عالم چجور ساخته شده. ما چه میدونیم خیلی عالم کبیره، خدا خیلی بزرگه، قدرت او لا یتناهی است. عجائبی در عالم خلق هست که ما نمیدانیم. خود انسان خیلی موجود عجیبیه، به مقاماتی میرسد که دیگران نمی‌بینند آنچه را که او میبیند، نمی‌شنوند آنچه را که او میشنود. این درست نیست آدم نابینا، منکر چشم باشد. کور مادر زاد، اصلا باور نمی‌کند چشم یعنی چه. اصلا نمی‌فهمد. کور مادر زاد اصلا دیدن، معنا ندارد برای او. آدم کور مادر زاد نباشد که بگه اصلا چشمی‌در عالم نیست اگر بود منم میدیدم. خب شما نداری. حالا ما هم نداریم شامه ما اونجور نیست که هر بویی را بشنود و سامعه ما اونجور قوی نیست که هر چه را را بشنود، ببیند. این ها نیست. به هر حال پس آیات قرآن داریم روایت داریم دعا هم که از دعای ابوحمزه خوندیم. این هم مکاشفه عرفانیه بعض اشخاصی که اهل بصیرتند. این ها رو داریم نباید ما در خود بیاندیشیم که مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ که قرآن میگه حتما شما دست خالی نخواهید آمد، تنها نخواهید آمد، همراه دارید شما یا نعم القرین یا بئس القرین. این یادتون نره ما نباید بیاندیشیم درش که ما چجورش رو الان داریم؟ خب مهلت منقضی میشه دیگه، عمر منقضی میشه. تا بحال سی سال، چهل سال، هفتاد سال گذشته، خب بقیه همینجور میگذرد. خب بلاخره وقتی گذشت چی آخه؟ چه دارم همراه ببرم من باور کردم قرآن رو دیگه، باور کردم پیغمبر اکرم را و اون روایت را، « لابُدَّ لَكَ يا قَيسُ مِن قَرينٍ يُدفَنُ مَعَكَ»[[38]](#footnote-38) باور کردم دعای ابو حمزه را، خب چرا پس به خود نیاندیشم که چه خواهد بود؟

آیه ای هم که هفته پیش ظاهرا خواندیم «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» [[39]](#footnote-39) یک روزی خواهد آمد که این پرده ها کنار می‌رود، نشانه هایی بارز میشه، اون روز بیدار میشوید شما، مومن میشوید، آرزو میکنید که عمل خوب، دیگه نافع به حال شما نیست. «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا»[[40]](#footnote-40) این آیه نشان میدهد دو گروه هستند اهل نجات نیستند، یک گروه آن کسانی که کافرند، ایمان نیاورده اند، مثل فرعون زندگی کرده اند و بعد مرده اند، بعد براشون روشن میشه، دم ِمردن مطلب روشن میشه.یا در قیامت. اینا دیگه «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا»[[41]](#footnote-41) این ایمانی که در حال مرگ یا در قیامت برای انسان پیدا میشه نافع به حال نخواهد بود. این گروه مسلّم اهل نجات نیستند. «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا که لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ»[[42]](#footnote-42) که قبلا ایمان نیاورده بوده. این ذیل همین آیه، روایتی نقل شده از امام ابوالحسن الرضا علیه الصلاه و السلام که این ماه هم ماه ولادت شون هست که یازدهم این ماه ولادتشون بوده، بیست و سوم این ماه هم احتمال شهادتشون هست و ماه زیارتی اون حضرته.

روایتی در ذیل همین آیه از ایشون هست که مردی سوال میکنه که:« لِأَيِّ عِلَّةٍ أغرَقَ اللَّه عزّ و جلّ فِرعَونَ وقَد آمَنَ بِهِ وأقَرَّ بِتَوحيدِهِ»[[43]](#footnote-43)

از امام سوال میکنه که چرا خداوند فرعون رو غرقش کرد به بلا مبتلا کرد، حال اینکه ایمان آورد او عاقبت، ایمان آورد و اقرار به توحید خدا کرد دیگه، دم مردن. مگر خدا نفرموده« وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ » [[44]](#footnote-44) « وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ »[[45]](#footnote-45)

خب خدا فرموده، قبول بکن توبه را دیگه، توبه کرد قبول میکنیم. خب این توبه کرده، مومن شده، مسلم شده. چرا پس خدا قبول نکرده و او را به بلا مبتلا کرده؟ امام جواب دادند که «لِأَنَّهُ آمَنَ عِندَ رُؤيَةِ البأسِ، وَالإيمانُ عِندَ رُؤيَةِ البأسِ غَيرُ مَقبولٍ »[[46]](#footnote-46) اون وقتی ایمان آورد که وقت گذشته بود، بلا نازل شده بود، بلا را با چشم خود دیده و کسی که بلا را ببیند و ایمان بیاورد مقبول نیست. ایمان اضطراری میشه، ایمان اختیاری لازم است، ارزش دارد، نه ایمان اضطراری. فرعون ایمان اضطراری داشت. توبه تا کی مقبوله؟ وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ (علی)لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ»[[47]](#footnote-47) توبه مقبول نیست از اون کسی که در عمر علی الدّوام دنبال سیئاته، موقع مرگش که میرسد، مرگ را ببیند میگه ایمان آوردم تبت الآن. توبه کردم این توبه مقبول نیست « أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا »[[48]](#footnote-48) این مقبول نیست فرعون هم وقتی ایمان آورد که بلا را دید « حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ »[[49]](#footnote-49)

او هم گفت « آمَنْتُ »، وقتی که دید که آب تو حلقش رفته و دارد دست و پا میزند، فهمید که یک قدرتی هست در عالم که آب و هوا دست اوست. این فهمید خودش هیچکارس. اونی که میگفت « أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى »[[50]](#footnote-50) این ملک مصر مال من هست، همه چیز مال من هست، آب در اختیار من هست، فهمید که اینجور نیست با بادی زنده بوده با آبی میمیرد. این باد توی حلقش که میرود نفسش میکشه خب زنده است، آبم تو حلقش بریزند می‌میرد و صاحب اختیار باد و آبم خودش نیست، نه آب دست خودشه نه باد دست خودشه تا باد در حلقش بود، خب زنده بود، نفس میکشید. « أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى »[[51]](#footnote-51) میگفت، با هوای خدا نفس میکشید، با ریه خدا نفسش میکشید، با زبان خدا حرف میزد و نمی‌فهمید که خودش هیچ کارس تا دید که آب تو حلقش کرده اندو میمیره دست و پا میزند، فهمید که اینجا خودش هیچ کارس قدرتی هست، گفت آمنت. «آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ »[[52]](#footnote-52)

گفت من حالا مسلم ام، الان دیگه من مومنم، الان مسلمم، این اسلام اختیاری نیست این اضطراریه و لذا صدا به گوشش هم رسوندن «آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»[[53]](#footnote-53)

الان میگی آمنت، الان میگی انا من المسلمین، ما یک عمر به تو مهلت دادیم افساد کردی در زمین. «آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»[[54]](#footnote-54) هیچ نافع به حالت نیست، الان روح تو جهنم خواهد رفت. «أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا »[[55]](#footnote-55)

تو آب غرق شدند سر از جهنم در آوردند. ولی یک کار با تو میکنیم «فالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ » [[56]](#footnote-56)فقط این بدنت را نمی‌ذاریم طعمه ماهی های دریا بشود، اینو بیرون میاریم. اونم برای اینکه دیگران عبرت بگیرند، بدنت را نمیگذاریم بماند تو دریا «فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً »[[57]](#footnote-57)

برای اینکه برای آیندگان آیتی باشی.

بیان ببینند همین آدمی که چهارصد سال مثلاً بهش مهلت دادن، یه سر درد هم بهش ندادن، بعد داد «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى»[[58]](#footnote-58) میزد، این آدم الان چشم ها از حدقه بیرون آمده و دهانش باز مانده. دیگه هیچی جسم بی روحو جان بی حرکت افتاده. بفهمند در عالم کی کاره است؟ چجور باید زندگی کرد؟ عاقلانه باید عمل کرد، حالا گفتند بدن او نمیدانم صاحب تفسیر طنطاوی می‌نویسه که صد و چند سال پیش فرانسوی ها آمدن به مصر یه امتیازی گرفتند برای بعضی از اکتشافات، انگلیسی ها هم باشون شرکت کردند و حفریاتی داشتند، کشفیاتی و کاوش هایی داشتند تا این که یه جسدی را از زیر خاک بیرون آورده اند که هزارها سال گذشته، جسد همان گونه سالم مانده که این مرور زمان درش اثر نکرده. با اصول فنی و قواعد باستان شناسی فهمیدن این همان فرعونه زمان موسی علیه السلامه که چهار پنج هزار سال گذشته این خدا بدنش رو سالم نگه داشته که برای آیندگان عبرت باشه. اینا فهمیدن روی اصول فنی خودشان این همان است. فلذا در موزه مصر گذاشتند و کسانی که رفته اند گفتند ما دیده ایم حالا من نمی‌دانم گفتند ما دیده ایم که جسد فرعون به همون حال، حالا مومیایی شده هر چه هست در موزه هست و مردم از اقطار عالم بیان نگاه کنند ببینند که این همون فرعونه، این همون داد « فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى » زن بوده به این حال در آمده.

به مصر رفتم و آثار باستان دیدم به چشم آنچه شنیدم ز داستان دیدم

شدم به موزۀ مصر و ز عهد عاد و ثمود هزاران وصلۀ فرعون باستان دیدم

تو چشم دیدى و من دیدۀ حریصان باز هنوز در طمع عیش جاودان دیدم[[59]](#footnote-59)

یعنی همه سلاطین عالم ناکام مرده اند، به اونچه که میخواستند، نرسیده اند. چشم ها هنوز باز هست و دهان ها بازه.

«يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ»[[60]](#footnote-60)

فلذا این جریان از معجزات قرآن کریمه. قبل از اینکه این مطلب کشف بشه آیه را می‌گفتند « لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً »[[61]](#footnote-61) که قرآن فرموده، یعنی اون چند هفته یا چند ماهی که جسد فرعون کنار رود نیل افتاده، بیان ببینند، فقط اون روز ها ببینند. ولی حالا که این مطلب کشف شده فهمیدند قرآن چهارده قرن قبل خبر داده که پیکر فرعون از بین نرفته، خدا نگهش داشته، « لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً »[[62]](#footnote-62)؛که برای آیندگان مایه ی عبرت باشه. حالا این گروه که عرض شد در اینجا اهل نجات نیستند. گروه دیگه ای هم هستند که اینا «لم تکن کسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا »[[63]](#footnote-63) مومن هستند اما بی عملند، مومن بی عمل. که بعضی ها هستند میگن که قلب باید پاک باشه مثلاً . خیلی ها هستن مومن هستن خدا رو قبول داره پیغمبر رو قبول داره همه رو قبول داره، اما نماز نمی‌خونه، روزه نمیگیرد، انفاقات ندارند، بی حجابی ها دارند، همش میگن باید قلب آدم پاک باشه. خب این حرف یاوه ای هست قرآن میگه کسانی که« لَمْ تَكُنْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا »[[64]](#footnote-64) لا ینفع هیچ نافع به حالشون نیست. این دو گروه لا ینفع. مومن نبوده اند مثل فرعون، بعد که پرده کنار رفت مومن شده اند لا ینفع. آن کسانی که مومن بوده اند ولی « لَمْ تَكُنْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا»[[65]](#footnote-65) در ایمان خیری نداشتند، عملی نداشتند. اون خودش ایمان هم نیست. مگه میشه آدم به یک مکتبی مومن باشه، هیچ عمل نکنه به برنامه اون مکتب. خب برای اینکه ایمان نداره برای اینکه ایمان داشته عمل میکنه دیگه.

سوم که ما اکثرا گرفتاریم اون مردمی هستند که مومن هستند، اهل عمل هم هستند، عمل دارند، نماز میخونند، روزه میگیرند، مکه میروند، انفاقات دارند، اینا هم هستند اما کنار این ها هم گناهانی دارند. اینهاکنار این اعمال خوب شان گناهانی دارند. این ها درسته ایمان دارند و عمل خیر هم دارند، اماّ ترس این داریم که این سیئات کم کم ریشه حسنات را بخورد؛ چون آیه قرآن بازم داریم «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»[[66]](#footnote-66).

این خیلی هشدار عجیبیه ها، ما باید خیلی به خود بپردازیم و این آیه را در زندگی تطبیق کنیم. میفرماید کسانیکه بد عملند حالا عمل خوب هم دارند ولی بد عمل هم هستند عمل بد هم دارند این بد عمل ها مغرور نباشند به اینکه من ایمان دارم، خدا، پیغمبر، حضرت علی، امام حسین، همه رو دارم دیگه. مغرور نباشند این ها عاقبت کارشان ممکنه منجر بشود به بدتر. اون بدتر چیه؟ «أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ»[[67]](#footnote-67) کم کم اینجور میشه، اصلا برمیگرده قساوت، دل را میگیرد ظلمت ایجاد میشود در جان آدم، تکذیب آیات خدا میکند، به استهزاء و تمسخر کارش میرسد. این نکته ادبی اینجا عرض میکنم به آقایان که اهل ادب هستند ادبیات میدانند که این کلمه السُّوأَى مفعول أَسَاءُو نیست. بلکه اسم موخر کان است «ثم کان عاقبه الذین»؛ «عاقبه الذین»، خبر مقدّمه و اون «السُّوأَى» اسم موخره. یعنی ثم کان السُّوأَى عاقبه الذین أَسَاءُو[[68]](#footnote-68) عاقبت انسان های بد عمل، یک مرحله بدتری خواهد بود. چون سوأی مونث اسوأ دیگه. اکبر و کبری اصغر و صغری، اعظم و عظمی، اسوء السُّوأَى ، بدتر، بدتر از گناهی که الان دارد مبتلا میشه به اون، الان مثلاً دروغ دارد، غیبت داره، کلاه برداری داره، تدلیس داره، ربا داره، ولی بدتر از این چی هست که دامنش خواهد گرفت. « كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ »[[69]](#footnote-69) ( صوت پخش نمی‌شود)

در کتاب شون می‌نویسد که از افتخار حکما، شاگرد مرحوم ملا هادی سبزواری بوده، هم حکیم بوده و هم طبیب هم بوده، افتخارالحکما. او برایشان نقل کرده بوده که وقتی یه پیرمردی آمد به من، مریض بود پیش من مراجعه کرد، من معاینه کردم و تشخیص دادم که مرض شومی است که درمانش منحصر به خوردن شرابه، این تنها درمانش اینه. میدانستم اگه به این بگم که شراب هست درمان تو، خب نمی‌خوره برای اینکه متدیّنه، پیرمرد مقدس و متدیّنیه دیگه. نگفتم به او فقط نسخه نوشتم، بعد دادم برد. وقتی که اون دارو فروش نسخه رو پیچیده بود، بهش گفته بود که این نجسه، بعدا دست هاتو آب بکشید. اون فهمیده بود که این نجسه، یعنی منظور که مثل شرابه. بعد آمد پیش من، با قیافه برافروخته، ناراحت پریشان؛ گفت: که اقای افتخار دستتان درد نکند من پیرمرد، پا در لب گور، که دیگه باید بروم، کوله باری از گناهان دارم. بجای اینکه مرا موعظه کنی و بارم سبک تر کنی، به من دستور شراب خوردن داده ای!!! مرا برای جهنم آماده میکنی!! خیلی ناراحته. گفتم خب پدر، تو مریضی، من هم طبیبم، من معاینه کردم، تشخیص دادم درمان بیماری شما شرابه. اون هم تا یک هفته روزی به قدر نصف استکان، بیشتر هم نه. تا یک هفته روزی به قدر نصف استکان. این تشخیص من بوده. حالا تو میخوری یا نمیخوری دیگه به من مربوط نیست. من وظیفه ام این بوده نوشتم. بعد این خب رفت. بعد از مدتی من شنیدم این آدم کارش به شراب خواری کشیده عجیب. شراب خوار عجیبی شده، که دیگه کار او از مسئله یک نصفه استکان و قدح و این ها گذشته، به خمر و سبو رسیده. اصلا خانه اش را میخانه درست کرده. خیلی تعجب کردم. بعد وقتی یه روزی در مجلسی یا جایی بودم بهش برخوردم، گفتم که، پدر یادت هست یه بار پیش من آمدی، من گفتم که من تجویز شراب کردم یک نصفه استکان و تا یک هفته. ناراحت شدی، داد و فریاد کردی! پیرمرد پا لب گور، حالا شنیدم تو اصلا شراب خوار شده ای و خیلی کارت بد شده و حالا بهت میگویم که نه تنها شراب برای بدنت بده الان دیگه و بلکه در عالم آخر، خدا تو را نمی‌آمرزد. تو پیرمردهستی پا در لب گور به قول خودت. خدا تو را نمی‌آمرزد. دیدم یک خنده ی مستانه کرد و گفت آقای افتخار، من خیال میکنم این خدای بزرگ، یک پیر گبری هم لازم داره!! اینو خنده کنان گفت و رفت. عجیب، تعجب کردم گفتم صدق اللله العلی العظیم که فرموده: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ »[[70]](#footnote-70) عاقبت مردم بد عمل به اینجای کار منتهی میشه که مسخره بازی در میاره اصلاً خدا رو مسخره میکنه، به استهزاء میگیره. میگه این خدا پیر گبری هم میخواد مثلاً .

اینکه انسان احساس خطر کنه. امام باقر علیه السلام فرمود: ما من عبد هر بنده ای قلبش، یک نقطه سفیدی دارد، فطرت توحیدی دارد، وقتی گناه کرد یک لکه سیاهی در صفحه قلبش پیدا میشود. این اثر گناه هست که امام معصوم علیه السلام فرموده اگر توبه کرد واقعا، سیاهی برطرف میشه. اگر ادامه داد، سیاهی روی سیاهی میادتمام قلب را پر میکند. سیاه میشه. «فَإِذَا غَطَّى الْبَيَاضَ وقتی سیاه شد لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَداً »[[71]](#footnote-71)

دیگه این آدم به خیر نخواهد رسید اینم بیان امام باقر علیه السلام.بسیار خب ما آیات قرآن میخوانیم، روایات پیغمبر اکرم و ائمه دین علیهم السلام و دعا ها و بعد هم مکاشفات ارباب بصیرت و معرفت. خب چقدر در دل ما اثر کند نمی‌دونیم. از خدا میخواهیم به هر حال، خداوند به لطف و عنایت خودش از انفاس قدسی ولیّ زمان ارواحنا فدا به این قلب های ما مددی برساند ان شاءالله. این کوله بار سیئات ما، تا نمرده ایم سبکتر بشود و با حسناتی که فرمود: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ» با حسنات همراه برویم انشاءالله و اون هم حسنه بزرگ ما محبت خاندان اهل عصمت علیهم السلام است.ما دیگه این محبّت را داریم این سرمایه را ازدست ندهیم ولی مراقب باشیم که از دست نرود بد عملی ها طبق آیات قرآن به السُّوأَى کارش منتهی میشود که آدم مغرور نشود که حالا دارم چه میداند که آخر کار به کجا خواهد رسید

اللهم صلی علی مولانا ابی عبدلله الحسین اللهم صلی علیه و علی الارواح التی حلت بفنائک

پروردگارا به حرمت امام حسین علیه السلام در فرج امام زمان علیه السلام تعجیل بفرما

گناهان مارا بیامرز

خوف به بندگی با خلوص نیت به ماعنایت بفرما

حسن عاقبت به همه ما عنایت بفرما

1. - سوره انعام، آیه­ 160. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره بقره، آیه­ 261 . [↑](#footnote-ref-2)
3. -سوره بقره، آیه­ی 245 . [↑](#footnote-ref-3)
4. -همان . [↑](#footnote-ref-4)
5. -سوره نساء، آیه122. [↑](#footnote-ref-5)
6. -سوره نساء، آیه87. [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره توبه، آیه 111. [↑](#footnote-ref-7)
8. - سوره بقره، آیه­ی 245 . [↑](#footnote-ref-8)
9. - سوره بقره، آیه­ی 276 . [↑](#footnote-ref-9)
10. - سوره روم، آیه­ی 39. [↑](#footnote-ref-10)
11. .سوره روم، آیه 39. [↑](#footnote-ref-11)
12. - سوره بقره، آیه­ی 276 . [↑](#footnote-ref-12)
13. - - سوره بقره، آیه­ی 245 . [↑](#footnote-ref-13)
14. - سوره زمر، آیه­ی 10. [↑](#footnote-ref-14)
15. - سوره زمر، آیه­ی 10. [↑](#footnote-ref-15)
16. -سوره بقره آیه 155. [↑](#footnote-ref-16)
17. -سوره بقره، آیه 156 [↑](#footnote-ref-17)
18. - همان . [↑](#footnote-ref-18)
19. - سوره سجدة، آیه­ی 16. [↑](#footnote-ref-19)
20. -همان. [↑](#footnote-ref-20)
21. -سوره سجده، آیه 17. [↑](#footnote-ref-21)
22. - همان . [↑](#footnote-ref-22)
23. -سوره ق، آیه 35. [↑](#footnote-ref-23)
24. - سوره انعام، آیه­ی 160 . [↑](#footnote-ref-24)
25. - سوره انعام، آیه­ی 160 . [↑](#footnote-ref-25)
26. - سوره اسراء، آیه­ی 13 . [↑](#footnote-ref-26)
27. - همان . [↑](#footnote-ref-27)
28. - سوره زخرف آیه 36 [↑](#footnote-ref-28)
29. - سوره زخرف آیه 36. [↑](#footnote-ref-29)
30. - سوره زخرف، آیه ­ی38 . [↑](#footnote-ref-30)
31. - همان . [↑](#footnote-ref-31)
32. - مفاتیح الجنان، دعای ابی حمزه. [↑](#footnote-ref-32)
33. - معانی الاخبار، الشیخ الصدوق، ص233 [↑](#footnote-ref-33)
34. - همان . [↑](#footnote-ref-34)
35. - همان . [↑](#footnote-ref-35)
36. -همان. [↑](#footnote-ref-36)
37. - طبع جديد مصرى، جلد 4، صفحه­ی 159 و 160. [↑](#footnote-ref-37)
38. - معانی الاخبار، الشیخ الصدوق، ص233 [↑](#footnote-ref-38)
39. - سوره انعام، آیه­ی 158. [↑](#footnote-ref-39)
40. - همان . [↑](#footnote-ref-40)
41. - همان . [↑](#footnote-ref-41)
42. - همان . [↑](#footnote-ref-42)
43. - بحار الأنوار، جلد۶۴، صفحه­ی۴۷ . [↑](#footnote-ref-43)
44. - سوره شوری، آیه­ی 25. [↑](#footnote-ref-44)
45. - سوره مائده، آیه 15. [↑](#footnote-ref-45)
46. - بحار الأنوار، جلد۶۴، صفحه­ی۴۷ . [↑](#footnote-ref-46)
47. - سوره نساء، آیه­ی18 . [↑](#footnote-ref-47)
48. - همان . [↑](#footnote-ref-48)
49. - سوره یونس آیه 90 [↑](#footnote-ref-49)
50. - سوره نازعات، آیه­ی 24 . [↑](#footnote-ref-50)
51. - سوره نازعات، آیه­ی 24 [↑](#footnote-ref-51)
52. - سوره یونس، آیه 90 . [↑](#footnote-ref-52)
53. - سوره یونس، آیه­ی 91 . [↑](#footnote-ref-53)
54. - همان . [↑](#footnote-ref-54)
55. - سوره نوح، آیه­ی 25. [↑](#footnote-ref-55)
56. - سوره یونس، آیه 92 . [↑](#footnote-ref-56)
57. - همان . [↑](#footnote-ref-57)
58. - سوره نازعات، آیه­ی 24. [↑](#footnote-ref-58)
59. -صادق سرمد، به مصر رفتم و آثار باستان ديدم . [↑](#footnote-ref-59)
60. - سوره انعام، آیه­ی 158. [↑](#footnote-ref-60)
61. - سوره یونس، آیه­ی 92 . [↑](#footnote-ref-61)
62. - همان . [↑](#footnote-ref-62)
63. - سوره انعام، آیه­ی 158 . [↑](#footnote-ref-63)
64. - همان . [↑](#footnote-ref-64)
65. - همان . [↑](#footnote-ref-65)
66. - سوره روم، آیه­ی 10 . [↑](#footnote-ref-66)
67. - همان . [↑](#footnote-ref-67)
68. - همان . [↑](#footnote-ref-68)
69. - همان . [↑](#footnote-ref-69)
70. - همان . [↑](#footnote-ref-70)
71. - الکافي، جلد۲، صفحه­ی۲۷۳­ . [↑](#footnote-ref-71)